۶۰. توحید صدوق (۱۴۰۳/۰۸/۰۹)

سال تحصیلی (۱۴۰۴-۱۴۰۳) - چهارشنبه، ۰۹ آبان ۱۴۰۳

- پیش‌گفتار (خلاصه)
- رابطه دو تعبیر «ذوق الموت» و «قوت الموت» در کلام قاضی سعید
  - رابطه دو تعبیر «ذوق الموت» و «قوت الموت» در کلام قاضی سعید
  - معنای عرفی در رابطه ذوق الموت و قوت الموت
  - معنای فقره «لكل حبة آكل» در کلام مرحوم قاضی سعید قمی
- اختلاف نسخه‌ها و معنای فقره «ومن لم يرع في كلامه أظهر حجه»
  - اختلاف نسخه‌ها و معنای فقره «ومن لم يرع في كلامه أظهر حجه»
  - معنای فقره «و ما تنالكرتم إلا لما فيكم من المعاصي والذنوب»

پیش‌گفتار (خلاصه)

سلسله درس گفتارهای شرح توحید شیخ صدوق در سال ۱۴۰۳(جلسه ششم):
ادامه بررسی و شرح فقرات پایانی خطبة الوسیلة
تبیین رابطه دو تعبیر «ذوق الموت» و «قوت الموت»؛
اختلاف نسخه و معنای فقره «من لم یرع فی کلامه»؛
معنای فقره «ما تنانکرتم الا لما فیکم»؛
سه احتمال مطرح دربارهٔ فقرهٔ تنانکرتم.

رابطه دو تعبیر «ذوق الموت»
و «قوت الموت» در کلام
قاضی سعید

رابطه دو تعبیر «ذوق الموت» و «قوت الموت» در کلام قاضی سعید

در صفحه هفتاد و چهارم بودیم در فقره پایانی حدیث بیست و هفتم که در کتابهای دیگر، به ن
خطبة الوسیلة نامیده شده بود.[1] دیروز به بنده یادداشتی دادند؛ فرمودهاند: «با توجه به
حدیث «انت قوت الموت»[2] و همچنین روایت «یذبح کما تذبح الشاة ثم ینادی منادی الموت ابدا»
[3]، چرا در آیه شریفه «کلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ»[4] انسان را چشنده موت قرار داده است و نه اینکه
موت را چشنده انسان قرار بدهند؟ چه نکتههای در این اسناد هست؟». اگر «انت قوت الموت» باشد
یعنی موت تو را میچشد. آیه شریفه هم میفرمایند: «کلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ؛ هر نفسی مو
میچشد. مذوق نفس است یا مذوق انسان است؟؛ این فرمایش کسی است که سوال را پرسیده
است.

خب، در حدیث ندارد که «الموت یذوق الانسان»، اصلاً مادهٔ ذوق، در آن به کار نرفته است. قوت به کا
رفته است: «انت قوت الموت». یک معنای سادهای از مواردِ کاربردش به ذهن میآید، یک معانی
لطیفی هم هست که اگر خواستید مراجعه کنید و در شرح توحید صدوق قاضی سعید قمی است.
رضوان اللّه تعالی علیه! میدانید قاضی سعید حدوداً همان زمان مجلسی دوم زندگی میکردهاند. یک
اعجوبهای در مطالب ذوقی و معقول هستند! از علما، راجع به قاضی سعید تعریفهایی نقل شده
است که خیلی عجیب است! کاشف از علو مقام قاضی سعید است. مقبره ایشان هم چسبیده به
مدرسه مرحوم آقای گلپایگانی است؛ یک مغازهای هست که در این مغازه، مقبره ایشان و مرحوم
حکیم هندجی است. این دو بزرگوار، قبرشان آنجا است. از توفیقاتی که داشتیم، این بود که سه
نفر هم مباحثه بودیم؛ یک دور کشف المراد را به مدت دو سال کنار قبر قاضی سعید مباحثه
کردیم. منظور اینکه عالم خیلی بزرگی بودند. یخچال قاضی هم که در قم معروف است، منظور از
قاضی، ایشان است. ایشان یخچالی درست کرده بودند و در قم قاضی بودند. واقعاً از علمای اعجوبه
است! نظراتی هم دارند که شاذ شمرده میشود. پیش از این، بنده در مباحثه عرض کردهام، شذوذش
به‌خاطر متعارف مطالب کلاسیک است و الاّ، اگر منظوری که ایشان داشتند، توضیح داده شود از
شذوذ در میآید. یعنی عبارات ایشان، در فضای ذهن ایشان، در فضای عبارات کلاسیک بازتاب پیدا
میکند و شاذ میشود. یک وقتی است که میبینید، خود طرف قبول دارد که نظر من شاذ است، اما
یک وقتی است چیزی که میخواهد بگوید، فاصله گرفتن از آن چیزی که در کلاس میگویند،
نیست. یک لطافت و دقائقی دارد؛ یک جور تغییر الفاظ و مطالب و مبانی دارد که از شذوذ متعارف
نزد آنها نیست. شاید این جور باشد. بعضی از مطالب ایشان را در همین مباحثه مطرح کردیم.
بحمداللّه، شرح توحید صدوق ایشان در دو جلد چاپ شده که در نرمافزار کلام هست. حال نسبت به
بیاناتی که ایشان دارند، امثال بنده طلبه، نباید وقت شما را بگیرم. خودتان نگاه بفرمایید. د

جلد اول، صفحه چهارصد و شصت و پنج. مرحوم قاضی سعید یک بیانات بسیار ذوقی و لطیف بلندی بارِ حیات و موت و قوت الموت دارند. دو-سه بیان دارند. دیگر در ذوقیات سنگ تمام گذاشته‌اند. حتی نفس کلیای که کل عالم وجود تحت تدبیر او است، کل عالم را غذای او در نظر گرفته‌اند: «و لكل ذي رمق قوت»[5]؛ یک قوتی بارِ او در نظر گرفته‌اند، بارِ او غذایی در نظر گرفته‌اند. بعد هم «قوت الموت» و ... است. هر کسی خواست به آنجا مراجعه کند. شاید دو-سه صفحه باشد. خودش باید چندین جلسه مباحثه شود تا حرف ایشان را بفهمیم. من که پشت خط هستم. هر کسی بخواهد حرف ایشان را بفهمد و بحث کند، چند جلسه طول می‌کشد تا مقدمات و مؤخرات فرمایش ایشان توضیح داده شود. این را گفتم تا هر کسی طالب مطالب بیشتر و ذوقیات بحث است، ان شاء اللّٰه به آنجا مراجعه کند.

---

[1]. شاگرد: برخی گفته‌اند: «وقتی انسان می‌میرد، روح نمی‌آید، نه اینکه روح برود». آیه‌ای هست که قبلاً بحث کردید؛ ذیل آیه چهل و یک سوره زمر در تفسیر علی بن ابراهیم روایتی هست. در آن جا دارد که حضرت خضر نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمده، سلام کرد، نشست و گفت: سه سؤال دارم، اگر جواب دادید، معلوم می‌شود که اینها حق شما را غصب کرده‌اند، اگر جواب ندادید، معلوم می‌شود که با اینها، تفاوتی ندارید. سؤال اولش این بود: وقتی انسان می‌خوابد، روح او کجا می‌رود؟ حضرت علیه السلام هم توضیحاتی دادند؛ ارتباط روح و ریح و هوا. اگر هنوز عمر از انسان باقی مانده باشد، روح، ریح را جذب می‌کند و ریح هم هوا را جذب می‌کند و به جای خودش بر می‌گردد. اگر هم عمرش سر آمده باشد، ریح روح را جذب می‌کند و هوا هم ریح را جذب می‌کند. در محاسن برقی هم با اختلاف الفاظی این روایت هست.

استاد: ممنونم. اگر شد یک نگاهی می‌کنم.

[2]. شیخ صدوق، التوّحید، ج ۱، ص ۷۴.

[3]. علامه بحرانی،تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۵۹۸.

[4]. الانبیاء، آیه ۳۵.

[5]. شیخ صدوق، التوّحید، ج۱، ص ۷۴.

معنای عرفی در رابطه ذوق الموت و قوت الموت

اما معنای ساده عرفی که به ذهن بنده می‌آید، این است: «کلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ»[1]؛ این چشیدن، یک معنای عرفی ساده است؛ با توضیحاتی که در جلسات قبل عرض کردم؛ در ذوق، مُدرِک، بالاتری تمام را با مُدرَک دارد. در تمام حسهای پنجگانه، احساس کننده با محسوس، یکی تمامی دارد اما در ذوق بالاتر است؛ اصلاً می‌آید و در جوف او می‌رود و لذا تعبیری «کلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ» یعنی در می‌کند و آن را می‌چشد. هر نفسی مرگ را می‌چشد، درک می‌کند، احساسش می‌کند به بالاترین درج ممکن از احساس. این یک تعبیری استعاره‌ای زیبا است برای این طرف کار.

اما آن طرف؛ چرا بگوییم ما قوت مرگ هستیم؟؛ آن هم یک تعبیری عرفی دارد. در کاربردها هست. قوت، چیزی است که صاحب قوت آن را می‌خورد. وقتی صاحب قوت، آن را خورد، سبب می‌شود که آکل باقی بماند، ولی خود قوت معدوم می‌شود. نمی‌شود شما چیزی را بخوری و بگویی هنوز هست. طبیعی کار را عرض می‌کنم. پس قوت از بین می‌رود. در اینجا دارد: «انتم قوت الموت»؛ یعنی شما با این دم و دستگاه و این هارت و هورتی که دارید، قوت الموت هستید. یعنی موت می‌آید و شما را می‌خورد. می‌خورد؛ یعنی اثری از آثار شما باقی نمی‌گذارد. چون قوت هر خورنده‌ای باقی نمی‌ماند. لذا آن چیزی که از شما باقی می‌ماند، مردن است. مردن شما را می‌خورد و تمام می‌شوید. او است که اثری از شما است.

نکته اخلاقی مرحوم آیت‌الله بهجت درباره ناتوانی انسان

تعبیری هارت و هورت را که گفتم، مطلبی یادم افتاد؛ حاج آقا زیاد می‌فرمودند. تشبیه می‌فرمودند و می‌گفتند: این‌قدر هارت و هورت داریم اما همه حیات ما، به این ذره هوایی است که به شُش ما می‌آید این را مکرر می‌گفتند. شما ببینید وقتی شُش انسان هوا پس می‌کشد، چقدر هوا در آن می‌آید! یک ظرفیت خیلی کمی است. همیشه فرمایش حاج آقا را به این صورت تشبیه می‌کنم؛ یک پُف در این پاکتهای فریزر کنید و سرش را بگیرید. به تعبیری حاج آقا، همه حیات ما، به اندازه این پاکتی است که در آن پف کرده‌ایم. چرا؟؛ به‌خاطر این‌که این پفی که در پاکت کردم، اگر به شُش بیاید اما برنگردد، تمام است؛ هارت و هورتها همه می‌زود! همین پاکت، بیرون از شش بود اما جای آن به شش نیاید، باز تمام است. پس همه حیات ما به این ذره هوا است. آن هم با فاصله کوتاه، نه چند سال. اگر رفت، مثلاً دو سالی مهلت داریم تا برگردد؟!؛ خیر هیچ مهلتی نیست. یا اگر آمد، دو سالی مهلت داریم که اینجا میهمان ما باشد؟!؛ خیر. باید برگردد. این هارت و هورت، تعبیری ایشان بود.

ادامه بحث معنای عرفی در رابطه ذوق الموت و قوت الموت

شاگرد: «ذائقة الموت»، همین نکته حضرت عالی هست، ذائق وقتی مذوق را ذوق می‌کند، خود ذائق باقی است. بگویید در «ذائقة الموت»، انسان را با آن سعه وجودیش، در مراتب و عوالم مختلف مطرح می‌کند. گویا این «ذائقة الموت» یک مرحله‌ای است. اما اینکه شما «قوت الموت» هستید، دارد همین عالم حیات انسوتی را نظر می‌کند.

استاد: این فرمایش شما به ذهن بنده هم آمده بود، ولی پی آن را نگرفتم؛ به این خاطر که شما باید نفس، را نفس انسانی معنا کنید. «کل نفس»، مثل «اللّٰهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»[2]؛ «النفس» در اینجا به‌معنای شخص نیست. «اللّٰه یتوفی الاشخاص»!؛ خیر [معنای آیه این طور نیست]. «اللّٰهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ»؛ نفس در اینجا به‌معنای روح و جان است. «اللّٰهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ»؛ این امساک، امساک است. پس منظور از نفس در آنجا شخص نیست. شخص که اینجا، در منام خوابیده بود. «فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ»، یعنی یمسک انفسها. آن انفسی که قضی علیه الموت. «وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ»؛ باقی انفس را به این بدن بر می‌گرداند. «إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى». این یک معنای نفس است. توضیح فرمایش آقا [یکی از حاضران] عرض می‌کنم که آیا نفس در آیه «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» نفس است؟؛ اگر این باشد، یعنی آن نفس و آن جان، مرگ را می‌چشد. یعنی او طوری می‌شود که وقت رفتنش از این دنیا فرا می‌رسد، نزع از این بدن برای او صورت می‌گیرد، آن نفس مرگ را می‌چشد. یعنی معلوم است که آن چشنده است. او که نمی‌تواند، بمیرد. قوام نفس به نمردن است. روح که در اینجا می‌چشد، به این خاطر است که علقه آن از این بدن قطع می‌شود. این فرمایش ایشان است خب، چرا من وارد نشدم؟؛ چون وقتی مردم در محاورات عرفیه آیه را می‌خوانند، از اینجا از کلمه «نفس» مثل «اللّٰه یتوفی الانفس» خیلی به ذهنشان نمی‌آید. لذا مراعاتاً لجانب عرفی، وارد فرمایش ایشان نشدم. «کل نفس» یعنی هر شخصی، «ذائقة الموت»؛ یعنی می‌میرد. لذا من با همان معنای عرفی سطح خودم بیان کردم.

شاگرد: در ادامه آیه چنین آمده است: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ»[3]؛ گویای مواجه آن با نفس این دنیا نیست، ممکن است موید باشد. همچنین «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»[4]، مقصودش [صوت واضح نیست] ... .

استاد: یعنی نفس روح باشد؟

شاگرد: بله؛ بیشتر با آن می‌سازد.

شاگرد 2: ابتدا باید معنای موت روشن شود.

استاد: در جلسه قبل، اول تا آخر جلسه، در مورد معنای موت بود. من فهم خودم را از موت، کون و فساد و انخلاع توضیح دادم. صوتهایش هست، اگر حوصله داشتید، گوش بدهید.

---

[1]. الانبیاء، آیه ۳۵.

[2]. الزمر، آی ۴۲.

[3]. العنکبوت، آی ۵۷.

[4]. آل عمران، آی ۱۸۵.

معنای فقره «لکل حبة آکل» در کلام مرحوم قاضی سعید قمی

شاگرد۳: نسبت به قوت، ابن فارس می‌گوید:

> **«أَصْلٌ صَحِيحٌ يَدُلُّ عَلَى إِمْسَاكٍ وَحِفْظٍ وَقُدْرَةٍ عَلَى الشَّيْءِ، مِنْ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: {وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا} [النساء: 85] ، أَيْ حَافِظًا لَهُ شَاهِدًا عَلَيْهِ، وَقَادِرًا عَلَى مَا أَرَادَ..وَمِنَ الْبَابِ: الْقُوتُ مَا يُمْسِكُ الرَّمَقَ؛ وَإِنَّمَا سُمِّيَ قُوتًا لِأَنَّهُ مِسَاكُ الْبَدَنِ وَقُوَّتُهُ»[1].**

در روایت می‌فرماید: هر چیزی رمقی دارد و رمق موت، انسان است. با این بیان ابن فارس جمع می‌شود؟ در روایت انسان رمق موت است، یعنی به موت قوت می‌دهد.

استاد: الآن که شما فرمودید، به یاد عبارات مرحوم قاضی سعید افتادم. ایشان همین را توضیح می‌دهند. در اینکه چه چیزی ذو رمق است [بحث کرده‌اند]. ایشان وارد شده‌اند. آنچه که رمق دارد و نیاز به غذا دارد...؛ ببینید چقدر لطیف فرموده‌اند: «و لكل حبة آكل»[2]. اگر می‌خواهید ذوقیات این بزرگوار را ببینید، ذیل فقره «ولكل ذي رمق قوت ، ولكل حبة آكل ، وأنتم قوت الموت» می‌فرمایند: «لکل حبة آکل» بین این دو تعبیر به چه معنا است؟ ایشان می‌گویند: این حبه، به‌معنای شما است؛ «وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا»[3] شما یک حباهای هستید که «لکل حبة آکل». یعنی نفس شما، به عنوان حبی که از زمین روییده است، آکلی دارد. آکل آن چه کسی است؟! کل دستگاه خلقت شما را از عوالم بالا می‌برد، شما قوت آن دستگاه بالاتر هستید.

خودتان مراجعه کنید و بیانات ایشان را بخوانید و لذت ببرید.

شاگرد: ما که بخوانیم، نمی‌فهمیم!

استاد: چرا؟!؛ باز هم مطالعه فرمودید و توضیحی دارید، بفرمایید. مباحثه ما همین است. هر کجا، نسبت به مطالب هفته قبل، توضیح و فرمایشی داشته باشید، دوباره بر می‌گردیم.

شاگرد: در مورد حقایق مرگ هم، قبلاً صحبت کردید. آیه «فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ» [4] اشاره به مرگ است؟؛ اگر هست، لطفا این را توضیح بدهید.

استاد: در سوره مبارکه «ق» است. به نظرم این را در شدید. علی ای حال، موجود است. چندین بیانی که موجود بود را، گفتیم. «أَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ».

این اندازه سهم بنده بود، به عنوان مطرح کردن این مباحث. مرحوم فیض در وافی، در جلد بیست و شش، صفحه سی و مرحوم مجلسی در مرآة العقول، جلد بیست و پنج، صفحه پنجاه و پنج، بیانات خیلی خوبی دارند.

بنده عرض کردم که چون این بخش حدیث را مرحوم صدوق آوردهاند، مطالبی است که اگر بخواهیم روی هر جملهای از آن معطل شویم، کل سال میماند و مباشرتا مربوط به کتاب نیست، بنابراین را بر این گذاشتیم. میخواستیم زودتر در شویم و به حدیث بیست و هشتم برویم. لذا مطالبی که امروز در ذهنم هست را سریع میگویم؛ راجع به موت و شروح علماء، هر چه میخواهید در جلسه بعد بفرمایید، در خدمت شما هستم. آنچه که امروز میخواهم، بگویم و زمینه مطالعه برای بعدتان باشد مطالبی هست که در ادامه میآید.

---

[1]. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۳۸.

[2]. شیخ صدوق، التوّحید، ج۱، ص ۷۴.

[3]. نوح، آیه ۱۷.

[4]. ق، آیه ۱۵.

اختلاف نسخهها و معانی
فقر «ومن لم يرع في كلامه
أظهر هجره»

اختلاف نسخه‌ها و معنای فقر «ومن لم يرع في كلامه أظهر هجره»

ببینید! در ذیل این خطب مبارکه که مرحوم صدوق آورده‌اند، دو-سه نکته بود؛ مثل «انتم قوت الموت» که بحث کردیم. دو جمله دیگر می‌مانند که از نظر طلبگی تذکر آن را عرض کنم تا در شویم. حضرت علیه السلام فرمودند:

> **«أيّها الناس من خاف ربّه كفّ ظلمه ، ومن لم يرع في كلامه أظهر هجره ومن لم يعرف الخير من الشر فهو بمنزلة البهم ، ما أصغر المصيبة مع عظم الفاقة غدا ، هيهات هيهات ، وما تناكرتم إلا لما فيكم من المعاصي والذنوب»[1].**

«ومن لم يرع في كلامه أظهر هجره»؛ ظاهراً مرحوم طریحی، در مجمع البحرین، تصریح کرده‌اند که «الهجر بالفتح» [است]. مرحوم فیض در وافی فرموده‌اند: «بالضم». ظاهراً هر دو هم باشد. بنده، هر دو را شنیده‌ام. «الهُجر»، «الهَجر». هر دو به‌معنای هزیان گویی است؛ [چنان که در] رزیة یوم الخمیس [هم همین عبارت نسبت به مقام شامخ پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله گفته شد]!

شاگرد: در جامع الاحادیث، هر دو را اعراب زده‌اند.

استاد: حال این دو بزرگوار، یکی بالفتح فرموده است و دیگری بالضم. ظاهراً هر دو باشد.

نکته‌ای که خوب است، این است: در نسخه کافی و تحف العقول، به جای «هجره»، «فخره» است.« مَنَ لَمْ يَزِغْ فِي كَلَامِهِ أَظْهَرَ فَخْرَهُ»[2]؛ آن وقت «یَرِع» بخوانیم؟ «یَرَع» بخوانیم؟ «یَزَع» بخوانیم؟ «یُزِغ» بخوانیم؟ «کلام مرغ» که مرحوم فیض و مرحوم مجلسی هم دارند: «ارغی فی کلامه أی ابهم».

«كلام مرغ إذا لم يفصح عن المعنى»[3]؛ کلام ارغی‌شده، یعنی مبهم. کلامی که خوب نتواند مفاد خودش را بیان کند، «کلام مرغ» می‌شود. خب، حال در اینجا کدام یک از اینها است؟ اینجاست که مرحوم مجلسی، فرموده‌اند: اظهر همین نسخ توحید است. البته توحید را نفرموده‌اند، اما لی را فرموده‌اند؛ ولی نسخه‌های صدوق همه «هَجره» ای «هُجره» است. معنایش هم خوب است. این جور که ما می‌خوانیم به این صورت می‌شود: «و من لم یرع فی کلامه»؛ کسی که اهل رعایت در کلامش نباشد؛ معنای خیلی روشنی است. رعایت در کلام چیست؟؛ یعنی اول فکر می‌کند و بعد رعایت می‌کند. «لم

یرع فی کلامه» یعنی رعایت نکند، فکر نکند و حرف بزند، «اظهر هُجره»؛ کلام قبیح و هذیانگونه از دهانش بیرون می‌آید. «لِسانَ الْمُؤْمِنِ وَراءَ قَلْبِهِ وَ الْمُنافِقُ قَلْبُهُ وَراءَ لِسانِهِ»[4]؛ منافق اول حرف می‌زند و بعد فکرش را می‌کند.

شاگرد: «قلب الاحمق في فمه و فم الحكيم في قلبه»[5].

لزوم بررسی متفردات کتب حدیثی

استاد: واقعاً چه عباراتی است! در تحف العقول که ابن شعبه رضوان‌اللّه‌علیه آورده است. تحف العقول خیلی اختصاصیات دارد. از کارهای خوب در زمان ما -چون وسائلش فراهم است- این است که تفحص کنند و اختصاصیات هر کتاب حدیثی را ذکر کنند. این کار قشنگی است. بعضی از احادیث درمنابع زیاد آمده است، بعضی از احادیث هست که مصدر اولیه‌اش فقط یک کتاب است. بعضی از احادیث در زمان ما هست که منبع قدیمی آن فقط یک کتاب است. تحف العقول به این صورت است؛ خیلی از احادیثی را دارد که مختص به خودش است.

شاگرد: متفردات آن است.

استاد: بله؛ متفردات کتابهای قدیمی. مثلاً الغارات ثقفی متفردات دارد. ثقفی قبل از ابن شعبه بوده است. او هم متفردات عال العال دارد. یکی همین روایت «اجری جمیع الاشیاء علی سبع» بود. فقط در الغارات ثقفی آمده است. در تحف العقول روایت «و وجود الایمان لا وجود الصفة»[6] آمده بود. «انّ معرفة عین الشاهد»[7] فقط در تحف العقول آمده است. اینها روایاتی است که خیلی ناب و عالی است.

شاگرد۲: چه فایده‌ای دارد که اختصاصیات این کتب معلوم شود؟

استاد: طرح خیلی خوبی بود؛ نمی‌دانم به کجا رسید؛ شناسنامه حدیث. یعنی در عالم علوم اسلامی به هر حدیثی یک شناسنامه بدهند. کارت ملی که داریم؛ یک کارت ملی حدیث بدهند. بعد شروع کنند مثل بیوگرافی شخص، این حدیث را پیجویی کنند. کجاها آمده است؟ در چه نقشهایی آمده است؟ توضیحاتش؟ همه چیزها را به او بدهند. یکی از شئونات بیوگرافی هر حدیث در شناسنامه حدیث، این است که آیا در یک کتاب متفرد هست یا خیر. این درجهای از کار برای شناسایی آن کتاب و توقیمی آن کتاب است. مثلاً نهج‌البلاغه میان شیعه، میخی است که کوبیده شده است. هر شیعه آن را می‌شناسد. ولی در نهج‌البلاغه شریف، کلماتی داریم که عرش و بلکه به تعبیری آن روایت، فوق العرش است، اما فقط در نهج‌البلاغه هست. هیچ کجا نمی‌توانید آن را پیدا کنید. مثلاً این جمله‌ای که حضرت علیه السلام فرمودند: «قَدْ أَحْیا عَقْلَهُ وَ أَماتَ نَفْسَهُ حَتّی دَقَّ جَلیلُهُ وَ لَطُفَ غَلیظُهُ وَ بَرَقَ لَهُ لامِعٌ کَثیرُ الْبَرْقِ...»[8]، این حدیث به این علو، در هیچ کجا، غیر از نهج‌البلاغه، نیست. اگر شما پیدا کردید، من خیلی خوشحال می‌شوم. یک خطبه این جور است؛ فقط دست مرحوم سید رضی است.

الآن هم، کتابی تازه چاپ شده است؛ «کلمات سید العرب». نویسنده، معاصر مرحوم رضی بوده است؛ البته کمی متأخر هستند. وفات مرحوم رضی، چهارصد و شش است. قبل از شیخ مفید، سید رضی وفات کرده‌اند. من ایشان خیلی کم بوده است.

شاگرد: سی و هشت سال.

استاد: بله؛ رضوان‌اللّه‌علیه! این عمر به این کوتاهی، این قدر پرباز! خیلی است! اینکه می‌گویند باید برکت عمر بالا باشد، این‌گونه است. این هم خودش کاری است؛ جمع‌آوری کسانی که عمر کم داشتند، اما خدمات بالا داشتند. یکی از آن‌ها شیخ انصاری است. شیخ به هفتاد نرسید. به تعبیری حاج آقا، عمدۀ استفادۀ علماء از عمر خودشان، بین شصت تا هشتاد بود. این بیست سی است که یک عالم بالاتری استفاده را می‌کند و از تحصیلات یک عمر خود، خوشه چینی می‌کند. مرحوم شیخ در شصت و ای شصت و پنج سالگی وفات کرده‌اند. مرحوم کمپانی هم به نظرم شصت و یک بودند.

شاگرد ۲: تولد سید رضی، ۳۵۹قمری است.

استاد: وفات ایشان ۴۰۶قمری است. چهل و هفت سال می‌شود. علی ای حال، خیلی سنشان کم بوده است.

معرفی کتاب «کلمات سید العرب»

مؤلف کتاب «کلمات سید العرب»، اشرف جعفری است. ایشان در اصفهان بوده‌اند. بحمداللّه کتابشان تازه چاپ شده است. نسخه من‌حصر به فرد هم دارد. تعجب است! می‌گویند: من در بالادی هستم که همه از ولایت امیرالمؤمنین دور هستند و قدر نمی‌دانند. در شرح حال خود ثقفی دیدم. او روایاتی را آورده بود که اهل کوفه به او اراده گرفته بودند و گفته بودند روایات او کذا است. گفت: انصاب و ابغض بالادی کجا است؟ آن‌ها هم این شهر را معین کردند! ثقفی صاحب الغارات گفت، پس من به آنجا می‌روم. همین‌هایی را که شما می‌گویید، می‌خواهم در ضدترین موضع نشر بدهم تا ببینید چقدر قوی است. از حیث قوت چنان است که من می‌توانم در بدترین محیط آن را منتشر کنم. لذا به آنجا رفت. جناب اشرف جعفری هم، از ساداتِ جلیل القدر هستند؛ مثل خود سید رضی. ایشان در اصفهان بوده‌اند که این کتاب را نوشته اند. الآن در کل دنیا، فقط یک نسخه در ایاصوفیه است. آنجا دیده‌اند و چاپ کرده‌اند. باید دست و پای کسانی را که برای احیای این جور کتاب‌ها زحمت می‌کشند، بوسید.

شاگرد: این کتاب احادیث مختص دارد؟

شاگرد۲: بله؛ دارد.

استاد: احسنت. اتفاقا از کارهای خوبی که در تحقیق کتاب کرده‌اند، این است که اختصاصات این کتاب را هم آورده‌اند. البته اختصاصات یعنی در نهج نیست، ای در هیچ کجا نیست. این‌ها مطالب خوبی در کتب روایی قدیمی است.

شاگرد: مثالب ابن شهر آشوب هم چاپ شده است.

استاد: بسیار خب. اگر یادتان باشد این را مکرر عرض کرده‌ام؛ کسانی که در تحقیقاتشان می‌گویند: «فلان روایت در کتب قرن پنجم پیدا شده است، در قرن نهم پیدا شده است»، رویکرد تحقیقی آن‌ها، اصلاً درست نیست. بینی و بین اللّه از باب تعصب عرض نمی‌کنم! بلکه لمس کرده‌ام. دیده‌ای طلبه مطالعه می‌کند و می‌بیند؟! اصلاً برای من ملموس شده است که در یک فاصله‌ای، کتاب‌های مفصلی، یک دفعه از میان رفت. مکرر عرض کرده‌ام. لذا نگویید چطور این کتاب در قرن پنجم آمده است؟! این‌ها در دستها بوده است. مفصل هم بوده است. ما باید تحلیل جدایی کنیم. لذا یک فایده این اختصاصات همین است. الآن در زمان ما، این‌ها در یک کتاب است اما

این جور نیست که نباشد. خود ابن شعبة در مقدمهٔ تحف العقول، وقتی میخواهد بگوید من سن اینها را میاندازم و از محتوا گلچین میکنم، میگوید: چون این روایات معروف است. خیلی عجیب است! یعنی هر کسی کتاب من را بخواند، میبیند اینها را زیاد شنیده است. من برای تحف العقول این کار را کردهام؛ یعنی چون واضح و معروف است، سندها را نیاوردهام. همه بخشها را نیاوردهام، بلکه آنچه که مقصودم بوده است را آوردهام. در خطبهٔ الوسیلهٔ هم همین بخش را آوردهٔ است.

شاگرد: اگر شناسنامهٔ مضمونی بیاید، قویتر است.

استاد: این هم مطلب خیلی خوبی است. بندهٔ برای فقه این را عرض کردهام که باید چندین کتب و معارف را کدبندی کنیم. در یک جلسهای، این را توضیح دادم. کدهایی برای کتب و کدهایی برای موضوعات. اینها میتواند جدا باشد و میتواند تلفیقی باشد. بهنحویکه هر موضوعی یک شمارهٔ دارد. وقتی شما این شمارهٔ را در روایات اعمال میکنید، تا به کد این حدیث نگاه میکنید، میفهمید این حدیث راجع به فلان موضوع است. خود کد دارد حرف میزند. اطلس معانی و اطلس کتب. هر کتابی کدبندی بشود و بعد مجموع بشود. بعد هم مطالب و موضوعات کدبندی بشود، بعداً وقتی میخواهد بررسی شود، فایدههای خیلی خوبی دارد.

«من لم یرع فی کلامه اظهر هجره»؛ این بهترین معنای واضحی است که در این کلام هست. «یَرَعَ» باشد از مادهٔ «روع» است. یا «یَرَعَ» از مادهٔ «ورع». من هیچ کجا ندیدهام که علماء، «ورع» را فرموده باشند. اما به ذهنم آمده بود که میتوانیم از مادهٔ «ورع» بگیریم. «وعد یعد»، این هم «یرَعَ» از مادهٔ «ورع» باشد. مرحوم مجلسی یا مرحوم فیض «روع»، بهمعنای خوف را هم فرمودهاند. اما «ورع» را هیچکدام نفرمودهاند. این هم احتمالش هست. «فخره» هم معانی خاص خودش را دارد. کتبی که شرح کافی هستند، «فخره» را توضیح دادهاند. ولی نسخهٔ مرحوم صدوق، ظاهراً بهتر از همه است. مرحوم مجلسی هم فرمودهاند: «و لعله اظهر». لذا من در میشوم. همین اندازه توضیح دادم، تفصیل بیشترش بر عهدهٔ خودتان. یک جلسه مباحثه است برای تذکر. پیگیری مطلب و پایهکردن آن و دستهبندی کردن آنها، بر عهدهٔ خودتان باشد.

سفارش طلبگی؛ یادداشتبرداری از مطالعات

سفارش طلبگیای که همیشه محضر شما داشتهام، این بود: مبادا مطالعهای کنید که قلم در دستتان نباشد؛ یا وسائل امروزی در دست شما نباشد. بعداً آدم پشیمان میشود. هر چه مطالعه میکنید، قلم به دست مطالعه کنید. ده دقیقه و یک ربع مطالعه را در یک سطر بنویسید. بعدها فایدههاش را میبینید. حتی یک برگهای باشد، آن را در پاکت پلاستیکی بیاندازید. تابستان که شد، میبینید یک پاکت دارید که صد عدد کاغذ در آن هست. اینها را که مرور میکنید، کل مطالعات سال شما در این هست؛ به این سادهگی!

مکرر عرض کردهام از چیزهایی که برای من از مرحوم استاد حاج آقای حسن زاده خیلی جالب بود، این بود که ممکن نبود ایشان سر جلسه درس مداد در دستشان نباشد؛ استاد از خانه به درس آمده است! این یعنی استاد پی کار است. این جور نیست که بگوید: بروم درسم را بدهم و بیایم. اصلاً ممکن نبود. این مداد در دستش بود. یعنی بین تدریس هم نکتههای به ذهنش میآمد که باید یادداشت کند؛ اگر یادداشت نکنم، از بین میرود. به خانه برسم، مانع پیش میآید و میرود. این طور موارد کم پیش میآید که شیوهٔ مستمرهٔ استادی بر این باشد که وقت تدریس، در دستش مداد باشد. همان جا حاضر به نوشتن بود. منظور اینکه حتماً نظرتان باشد. حتماً یادداشتبرداری کنید و مطالعهٔ محض نباشد.

[1]. شيخ صدوق، التّوحيد، ج ١، ص ٧۴.

[2]. شيخ كليني، الكافي (بر اساس چاپ الإسلاميّة)، ج ٨، ص ٢۴.

[3]. علامه مجلسي، مرآة العقول، ج ٢۵، ص ۵۴.

[4]. ديلمي، إرشاد القلوب، ج ١، ص ١٠٣.

[5]. ابن شعبه بحراني، تحف العقول، ج 1، ص ۴٨٩.

[6]. همان، ص ٢۴۵.

[7] همان، ص ٣٢٧.

[8]. نهج البلاغه (بر أساس نسخه صبحي صالح)، ج 1، ص ٣٣٧.

معنای فقر «و ما تنا كرتم إلا لما فيكم من المعاصي والذنوب»

جمله بعدی این است. این جمله را تذکر می‌دهم، بقیّ آن بر عهده ذهن شریف خودتان باشد؛ «و ما تنا كرتم إلا لما فيكم من المعاصي والذنوب». این عبارت هم نکته دارد. «تنا كرتم» یعنی چه؟ یعنی دعوا نکردید؟! «تنا كر القوم اى تنازعوا». «و ما تنا كرتم إلا لما فيكم من المعاصي والذنوب»؛ با هم دعوا نکردید، مگر به این خاطر که معاصی در شما است. مرحوم مجلسی برای تنازع قوم، دو احتمال می‌دهند. می‌گویند: گاهی «تنا كر»، بر سر معصیت است. یعنی اصالً یک کار معصیت را روی کار معصیتی تنازع می‌کنند و الا کسی که بر طاعات تنازع نمی‌کند. بر طاعات تنافس می‌کنند، استباق می‌کنند، اما کسی تنازع نمی‌کند. پس «تنازعتم» در چیزی که معاصی و ذنوب است. احتمال دومی هم می‌دهند که بیشتر آن به ذهن می‌آید. می‌فرمایند: «لما فيكم من المعاصي و الذنوب» یعنی معاصی و ذنوب، مبادی تنا كر شما است. یعنی چون اهل معصیت و گناه هستید، به منازعه منجر می‌شود.

اما احتمال بعدی که به گمانم اوسع است و ایشان به‌عنوان احتمال در درج بعدی آورده‌اند، به گمان اقدم آن باشد. یعنی «تنا كرتم»، اصالً باب تفاعل به‌معنای تنازع قوم نباشد، بلکه «تنا كر زید اى جهل، اى لم يفهم، لم يشعر». در لغت، این را هم دارد. مرحوم مجلسی فرموده‌اند: «يحتمل أن يكون المراد بالتنا كر الجهل بالحق وفضل الطاعات». این معنای خیلی لطیفی است. روی آن تأمل کنید. مخصوصاً اینکه تنا كر می‌تواند در زمان صدور این خطبه - که هفت روز بعد از شهادت پیامبر خدا صلّى اللّه علیه و آله است - و مناسب سقیفه و اوضاعش باشد، اما بالاتر این است که «و ما تنا كرتم» یعنی «جهلتم الحق». اینجا «تنا كر»، تنا كر معرفتی باشد. یعنی مشکل اصلی کار روز سقیفه، جهل بود. عدم معرفت بود که کارگزاران سقیفه میدان پیدا کردند. اگر معرفت در سطح بالا بود، معرفت درست و حسابی بود، ایمان در درجه عالی بود، اینها نمی‌شد. پس بنابراین قبلش کارهایی صورت گرفته که زمینه آنها «تنا كرتم» می‌شود. یعنی «جهلتم الحق». جهل به این معنا باعث شد منافقین بتوانند کارهای خودشان را پیش ببرند.

بنده التحقیق را هم آورده بودم که معنای لغوی «نکره» را بخوانم. معانی خیلی عالیای است. خودتان مراجعه بفرمایید. من این دو احتمال فرمایش علماء را گفتم. عیون الاخبار را هم دو-سه جلسه است که می‌آورم. جلسه بعد، بناءمان بر حدیث بیست و هشتم است؛ بررسی رجالی علی بن محمد بن جهم. ببینید آیا این جهم، ربطی به الجهم زراری دارد یا ندارد؟ حسن بن جهم از نواده‌های جناب زراره است. آیا این جهم هم همان جهم در حسن بن جهم است یا خیر؟ روی آن تأمل کنید. مرحوم صدوق می‌فرمایند: علی بن محمد بن جهم جزو نواصب و مبغضین اهل البیت علیهم السلام است.

و الحمدللّه ربّ‌العالمین و صلّی اللّه علی محمد و آل محمد.